

فصل سوم:

عملیات «مهندسی»

□ تروریسم نوظهور

یک عضو سابق سازمان در کتاب خود، پیدایش یک نوع «عملیات نوظهور» در اقدامات تروریستی سازمان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اینگونه شرح داده است:

در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ و لو رفتن بسیاری از خانه‌های تیمی، سازمان دستور داد افراد مشکوکی را که در حوالی خانه‌های تیمی مشاهده می‌کردند، ربوده و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند. این عملیات نوظهور توسط سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت... تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که: کار مهندسی خیلی پیچیده‌تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست. ما شکنجه می‌کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشویم، نمی‌کنیم.

... جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است، هر کدام بیشتر شکنجه کند، برنده است. در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام‌های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می‌شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده می‌شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می‌آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می‌کنند، با مشت دندان‌های آنها را می‌شکنند، روی پاهای کابل‌زده آب داغ می‌ریزند و به پشت کمر یکی از آنها، اتوی داغ

می چسپانند. بعد با تزریق سیانور آنها راکشته و در یکی از باغ‌های اطراف تهران دفن می‌کنند.^۱ اما ابعاد واقعی آنچه که به نام عملیات مهندسی توسط سازمان انجام شد گسترده‌تر از آن بود که با گزارش خلاصه مزبور، بتوان آن را به طور کامل تبیین نمود. در مقدمه کیفرخواست اصدقی فرمانده اول نظامی تهران در سال ۶۱، شرحی از چگونگی کشف موضوع ارائه شده است. پس از مرور این مقدمه، بخشی از اطلاعات موجود را برای تکمیل تصویر این فاجعه کم‌نظیر و بی‌سابقه بازخوانی خواهیم نمود.

○ مقدمه کیفرخواست اصدقی

[یک] - پس از مفقود شدن برادران پاسدار کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و برادر کفّاش، ابتدا خسرو زندی یکی از عوامل شکنجه در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۲۲ توسط مردم حزب‌الله، هنگام سرقت جهت انجام ترور، دستگیر می‌شود؛ و با توجه به شواهد و مدارک به‌دست آمده از لانه تیمی وی، محل دفن و اختفای اجساد شکنجه‌شده ۳ تن از برادران کشف می‌گردد.

[دو] - بعد از یک سلسله پیگیری و با استفاده از اطلاعات قبلی، کلیه عوامل شکنجه‌گر مورد شناسایی واقع و تحت تعقیب قرار می‌گیرند؛ و طی چند رشته عملیات، عده‌ای از آنان معدوم و برخی دیگر دستگیر می‌شوند.

[سه] - از جمله افراد دستگیر شده در این رابطه، مهران اصدقی فرمانده اول نظامی گروهک تروریستی منافقین در تهران و یکی از عوامل اصلی شکنجه می‌باشد، که پس از دستگیری تا مدت‌ها سعی در کتمان جزئیات و حقایق مربوط به این جنایت سهمگین می‌نماید. وی، پس از بازداشت، با تنی چند از تروریست‌های منافق تحت مسئولیتش - از جمله محمدرضا نادری و خسرو زندی - مواجهه داده می‌شود و جرایم و اتهاماتش به وی تفهیم می‌گردد؛ ولی در جلسات اولیه بازجویی، صرفاً به گوشه‌ای از جنایات بی‌شمار خود اعتراف می‌نماید، و منافقانه و موذیانانه از بیان جزئیات شکنجه برادران پاسدار طفره می‌رود، و به بیان اکاذیب و مطالب ساختگی در رابطه با نحوه شکنجه این برادران می‌پردازد؛ و اطلاعات خود را خصوصاً در رابطه با جریان شکنجه اظهار نمی‌دارد.

[چهار] - ابتدا اصدقی اظهار می‌دارد که سه جسد کشف شده در بیابان‌های باغ فیض متعلق به سه برادر پاسدار می‌باشد؛ ولی در تحقیقات بعدی، پس از گذشت یک سال و نیم، مشخص می‌شود که این سه جسد شکنجه و مثله شده متعلق به دو برادر پاسدار شهید طالب طاهری و

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: ص ۶۰.

شهید محسن میرحلیلی و برادر کفّاشی به نام شهید عبّاس عفت‌روش بوده و پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی در لانه تیمی دیگر، توسط افراد همین شاخه از گروهک منافقین، مورد شکنجه واقع شده و جسدش در محل دیگری در اطراف شهر تهران انداخته شده است. البته جسد مذکور، که به وسیله افراد این گروهک شکنجه و مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود، در آن ایام توسط مأمورین انتظامی کشف، و به عنوان مجهول‌الهویه به پزشک قانونی منتقل و در یکی از قطعات بهشت‌زهرافن شده بود.

[پنج] - در سال ۱۳۶۳، در مراحل بعدی بازجویی، مهران اصدقی پس از گذشت یک سال و نیم از بازداشت خود، با مشاهده تمام و کمال مدارک و شواهد مستدلّ جنایات خود و پس از تفهیم کلیه جرایمی که مستقیماً در آن دست داشته... بناچار به جزئیات کاملاً جدیدی از اعمال بسیار فجیع و ددمشانه خود و سایر عوامل شکنجه‌گر اعتراف می‌نماید. برگه‌های بازجویی ارائه شده، سیر تدریجی اقراریر و همچنین جدیدترین اعترافات وی را نشان می‌دهد. ...

دادستانی انقلاب اسلامی تهران - مرداد ماه ۱۳۶۳^۱

○ مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی»

مسئولان

- ۱- مسعود رجوی: رهبری
- ۲- علی زرکش یزدی؛ با نام مستعار «فرهاد رضوی»: عضو مرکزیت - معاون رهبری
- ۳- محمود عطایی؛ با نام‌های مستعار «حسن کریمی» و «عسکر»: عضو مرکزیت - مسئول کلّ عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»
- ۴- مهدی افتخاری؛ با نام‌های مستعار «عبّاس اراکی» و «فتح‌الله»: عضو شورای مرکزی - طراح و هدایت‌کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»
- ۵- محمد مهدی کتیرایی؛ با نام‌های مستعار «یدالله»، «رحیم» و «خلیل»: عضو شورای مرکزی - طراح و هدایت‌کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»
- ۶- حسین ابریشمچی؛ با نام‌های مستعار «محمود»، «شیرزاد» و «رحمت»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۱. جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۲: مقدمه.

۷- محمد شعبانی؛ با نام‌های مستعار «حمید» و «نادر»؛ عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

ربایندگان

- ۱- جواد محمدی؛ با نام مستعار «طاهر»؛ شرکت در ربودن طالب طاهری / محسن میرجیلی (پاسداران کمیته انقلاب اسلامی) / حبیب روستا (هوادر سازمان - کارمند شرکت پرسی‌گاز)
- ۲- رضا هاشملو؛ با نام مستعار «قاسم» و ۳- نبی ضیایی نژاد با نام مستعار «حسن»؛ هر دو نفر، شرکت در ربودن پاسداران شهید طاهری / میرجیلی.
- ۴- رضا میرمحمدی؛ با نام مستعار «فرهنگ»؛ مسئول ربودن شاهرخ طهماسبی (پاسدار کمیته انقلاب اسلامی).
- ۵- ناصر فراهانی؛ با نام مستعار «بهرام»، ۶- حسین اسلامی؛ با نام مستعار «مجتبی»، ۷- علی عباسی دولت‌آبادی؛ با نام مستعار «هادی» و ۸- جمال محمدی پیلهور؛ با نام مستعار «کمال»؛ هر چهار نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید طهماسبی.
- ۹- مصطفی معدن پیشه؛ با نام مستعار «رحمان»؛ مسئول ربودن عباس عفت‌روش (کفاش). و ۱۰- خسرو زندی؛ با نام مستعار «صادق»؛ شرکت در ربودن عفت‌روش.
- ۱۱- محمد جعفرهادیان؛ با نام مستعار «رضا»؛ شرکت در ربودن خسرو ریاحی نظری (دبیر ورزش). و ۱۳- محمود رحمانی؛ با نام مستعار «علی عرب»؛ شرکت در ربودن ریاحی نظری.
- ۱۴- مسعود قربانی؛ با نام مستعار «تقی»؛ و ۱۵- مهران اصدقی؛ با نام مستعار «بهرام»؛ هر دو نفر، شرکت در ربودن حبیب روستا.

شکنجه‌گران

- ۱- مسعود قربانی؛ مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۲- مهران اصدقی؛ شرکت در تنظیم سؤالات بازجویی و ۳- مصطفی معدن پیشه؛ هر سه نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا، عباس عفت‌روش، خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طالب طاهری و محسن میرجیلی.
- ۴- جواد محمدی؛ شرکت در شکنجه عفت‌روش و پاسداران شهید طاهری، میرجیلی و طهماسبی.

- ۵- شهرام روشن تبار: شرکت در شکنجه خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طاهری و میرجلیلی.
۶- محمدجواد بیگی؛ با نام مستعار «اکبر»: مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۷- علی عباسی دولت‌آبادی؛
۸- رضا هاشملو؛ ۹- ناصر فراهانی؛ و ۱۰- رضا میرمحمدی؛ هر پنج نفر، شرکت در شکنجه پاسدار شهید
شاهرخ طهماسبی.
۱۱- فردی با نام مستعار «محمدرضا» و ۱۲- فردی با نام‌های مستعار «عبدالله» و «جواد»: هر دو نفر،
شرکت در شکنجه حبیب روستا.

عوامل انتقال و دفن اجساد

- ۱- خسرو زندی و ۲- محمدجعفر هادیان؛ معروف به «حمزه»: هر دو نفر، شرکت در زنده به گور کردن
عباس عفت‌روش و پاسدار شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.
۳- جواد محمدی؛ عامل انتقال جسد پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی.
۴- مصطفی معدن‌پیشه؛ و ۵- خداوردی ولی‌زاده یگانه؛ با نام مستعار «محمد گیلانی»: هر دو نفر، شرکت
در انتقال جسد حبیب روستا.
۶- فردی با نام مستعار «محمدرضا»: عامل انتقال جسد خسرو ریاحی نظری.

تهیه کنندگان شکنجه گاه‌های تیمی

- ۱- محمد قدیری؛ با نام مستعار «منوچهر احمدیان‌فر»، شوهر تشکیلاتی فریبا اسلامی.
۲- فریبا اسلامی؛ با نام مستعار «شهلا صالحی‌پور».
۳- نعمت‌الله متولی؛ با نام مستعار «امیر».
۴- حامد احتشامی؛ با نام مستعار «مظفر فتوره‌چی».
۵- احمد نیکبخت تهرانی؛ با نام‌های مستعار «عباس» و «حسن».^۱

۱. جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۱ و ۲: صفحات مربوط به عناوین ذکر شده.

□ شرح شش فقره عملیات مهندسی

شش نفر در سبک نوظهور تروریسم ابداعی سازمان، قربانی «عملیات مهندسی» شدند تا در تاریخ گروه‌های سیاسی مسلح جهان، نام سازمان مجاهدین خلق به عنوان اولین نمونه در نوع خود، به ثبت برسد. مروری بر شرح وقایع این عملیات از زبان عاملان آن، اندکی از ابعاد خشونت مطلق و جنایت‌پیشه‌گی تئوریزه شده در یک تشکیلات استالینیستی را به نمایش می‌گذارد.

○ جزئیات ربودن و شکنجه عفت روش

عباس عفت روش؛ متأهل، کفاش، جرم: حزب‌اللهی بودن همسر وی.

خسرو زندی: از طرف مسئولان سازمان به تیم ما یک شناسایی داده شد که فردی که شغل کفاشی دارد باید ربوده شود. فرمانده واحد مصطفی معدن‌پیشه (رحمان)، من و فرد دیگری با نام جعفر، مسئولیت ربودن وی را داشتیم.

در ساعت ۱۰/۳۰ شب [۶۱/۵/۱۷] به مغازه وی مراجعه کردیم و با این بهانه که ما از طرف کمیته آمدیم و شما باید برای پاسخ دادن به پاره‌ای از سؤالات با ما بیایید کفاش را از مغازه خارج کردیم. و پس از انتقال به ماشین و بستن دست‌ها و چشم‌هایش، وی را به خانه امنی که برای شکنجه آماده شده بود منتقل نمودیم.

مهران اصدقی: این خانه مربوط به حسین ابریشمچی و در اختیار بخش ویژه بود. محل ساختمان در خیابان بهار و در کوچه‌ای بسیار خلوت قرار داشت. خانه ۲ طبقه و جنوبی بود و دارای سه اتاق، هال، آشپزخانه، توالت، حمام، حیاط و زیرزمین بود.

قسمت حمام خانه را با پوشاندن مشمع کلفت به در و دیوار طوری درست کرده بودند که صدا بیرون نرود. این فرد کفاش به این خانه برده می‌شود و جهت گرفتن اطلاعات در مورد فعالیت‌های همسرش تحت شکنجه قرار می‌گیرد. و با کابل به پاها و سر و صورت او می‌زنند. اما از آن‌جا که قضیه اساساً دروغ بوده هیچ‌گونه اطلاعاتی در این رابطه بدست نمی‌آید.

پس از این‌که شکنجه وی بی‌نتیجه می‌ماند. وی کشته و در یکی از بیابان‌های اطراف تهران به همراه دو نفر دیگر مدفون می‌گردد.

با شکنجه بسیاری که روی او انجام شد همان روز اول مشخص شد که وی از همه چیز بی‌اطلاع

است و علیرغم اینکه کفاش التماس می‌کرد که من نمی‌دانم شما چه چیزی از من می‌خواهید، به خاطر اینکه افراد بالا گفته بودند وی اطلاعات دارد شکنجه ادامه می‌یافت. چند روز وی تحت شکنجه قرار داشت. مسعود گفت ما اطلاعات که نتوانستیم بگیریم ولی انتقام گرفتیم.

از آنجا که خط شکنجه نمی‌بایست لو برود و هر کس را که ما می‌ربودیم در نهایت چه اطلاعات بدهد و چه اطلاعات ندهد بایستی کشته می‌شد و از قبل نیز چالهای برای دفن این افراد کنده شده بود باید فرد کفاش را می‌کشتیم و همان روز که پاسداران را کشتیم وی را نیز بعد از شکنجه زیادی که شده بود به همراه پاسداران کشتیم.

کفاش را به همراه دو پاسدار روی صندلی بستیم و چشم‌هایش را بستیم و با میله‌های سربی او را بی‌هوش کردیم. سپس به وی آمپول سیانور تزریق کردیم که از گلویشان صدای خرخر می‌آمد و در حالی که هنوز زنده بودند و در حال جان دادن بودند، بدن آنها را طوری طناب پیچ کردیم که داخل صندوق عقب ماشین جا شود.

بسته‌ها را داخل صندوق عقب ماشین گذاشتیم و ساعت ۹ شب ماشین حامل اجساد را تحویل خسرو زندی دادیم و او به همراه محمدجعفر هادیان آنها را برای دفن بردند.

○ جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری

خسرو ریاحی نظری؛ متأهل، دارای دو فرزند، ۳۷ ساله، معلم، اهل تهران، جرم: مشکوک. **مهران اصدقی:** ربودن خسرو ریاحی دو روز پس از ربودن دو پاسدار و فرد کفاش [در تاریخ ۶۱/۵/۱۹] و به این علت صورت گرفت که در یکی از خانه‌های تیمی بخش ویژه در خیابان اسکندری، افراد بالای گروه، خسرو ریاحی را بیرون خانه مشاهده می‌کنند که پهلوی ماشینش ایستاده است. آنها گمان می‌کنند که وی خانه را زیر نظر دارد. او را تعقیب می‌کنند اما موفق به ربودن او نمی‌شوند. روز بعد وی را در همان محل مشاهده می‌کنند و این بار کاملاً به او مشکوک شده و او را شناسایی کرده و می‌ربایند.^۱

۱. همسر خسرو ریاحی گفت: همسر من شب‌ها تا ساعت ۱۰ شب تدریس می‌کرد تا بتواند زندگی‌اش را اداره کند. در تاریخ سه‌شنبه ۶۱/۵/۱۹ به جرم اینکه در خیابان اسکندری، نزدیک استخر باشگاه سرباز منتظر فرزندانش بود که از استخر بیایند، ربوده شد و پس از دو روز شکنجه به قتل رسید.

مجید رهبر و محمود رحمانی از اعضای بخش ویژه تروریستی، با نزدیک شدن به خسرو رحمانی و با ارائه کارت جعلی کمیته اقدام به بازرسی بدنی ریاحی می‌کنند. اما چیزی از او گیر نیاورده و او را به زور داخل ماشینش می‌برند و چشمانش را بسته و به وی می‌گویند که تو را به کمیته می‌بریم. خسرو ریاحی را به خانه شکنجه گاه در خیابان بهار آوردند و با چشمان بسته به داخل خانه آوردند. در این محل من و مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار حضور داشتیم. پس از ورود ریاحی، دو پاسدار و فرد کفاش را به اتاق‌های دیگر بردیم و او را وارد حمام کردیم و روی میز با طناب بستیم و از او خواستیم مشخصاتش را بگوید. او گفت شغلش معلم است و ما یک کارت از جیبش در آوردیم که مربوط به آموزش و پرورش بود. از او علت حضورش را در آن نقطه از خیابان اسکندری پرسیدیم. او گفت بچه‌هایم به استخر می‌روند و آمده‌ام آنها را ببرم. ما شروع به شکنجه او کردیم و با کابل به بدنش و کف پاهای او می‌زدیم و او فریاد می‌زد و ما دهانش را می‌گرفتیم. ما شکنجه را تشدید کردیم و با هویه [برقی] مچ دست‌ها و پشت کمر او را می‌سوزاندیم ولی او مرتب همان حرف‌ها را تکرار می‌کرد. ما نمی‌دانستیم چکار کنیم و از طرفی شکنجه دو پاسدار برای ما مهمتر بود، که بدون نتیجه خسرو را رها کردیم. روز بعد حوالی عصر بود که من، مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار در خانه بودیم. ناگهان صدای فریاد شنیدم، خودم را به راهرو رساندم و دیدم خسرو ریاحی با مصطفی و شهرام گلاویز شده است و مرتب فریاد می‌زند و می‌گفت کمک. او به بهانه دستشویی رفتن توانسته بود با آنها درگیر شود. من وارد حمام شدم و با کلت یک تیر به پای او شلیک کردم که به زمین افتاد و ساکت شد و با شهرام شروع کردیم به بستن مجدد خسرو که ناگهان بلند شده، شروع به فریاد زدن کرد. من و شهرام سعی می‌کردیم او را ساکت کنیم که ناگهان مصطفی کلت را برداشت و یک تیر به سر خسرو شلیک نمود. خسرو بی‌حس به زمین افتاد و خونش داخل حمام ریخت. بعد از صدای تیراندازی‌ها، دیگر خانه برای ما جای امنی نبود و باید آنجا را ترک می‌کردیم. به علت خون زیادی که داخل حمام براف افتاده بود، خسرو را با آب شستیم و بدنش را با طناب بستیم، بطوری که داخل صندوق ماشین جا بگیرد و بعد جسد طناب پیچ شده را داخل پتو گذاشتیم و مجدداً طناب پیچ کردیم. به محض گفتیم که جسد را در بیابان‌های اطراف دفن کند و اگر نتوانست آن را رها کند. آنها بیل و کلنگ نداشتند و جای مناسبی پیدا نکردند و جسد را در خرابه‌ای در خیابان

سهروردی انداختند.^۱

○ جزئیات ربودن و شکنجه روستا

حبیب روستا؛ متأهل، دارای ۲ فرزند، ۲۸ ساله، کارمند شرکت پخش گاز ایران، اهل تهران هوادار تشکیلاتی مجاهدین، جرم: مشکوک.

وی زندانی سیاسی زمان شاه بوده که در زندان با سازمان آشنا می‌شود. بعد از انقلاب رابطه خود را با مجاهدین ادامه می‌دهد. ابتدا در ستاد مجاهدین در بخش معلمان فعالیت داشته و سپس مسئول بخش روابط معلمان می‌شود. از اواخر سال ۵۸ مسئول تدارکات انجمن معلمان می‌شود. همسر نامبرده دختر عموی کاظم ذوالانوار یکی از رهبران سازمان در زمان رژیم گذشته بوده است. پس از سی خرداد ۱۳۶۰ بعنوان یک فرد مورد اعتماد سازمان بصورت مخفی فعالیت می‌کند تا جایی که اعضای گروه در خانه او مخفی می‌شدند. یکی از این افراد محمد قربانی بوده است که پس از این که در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ کشته می‌شود، سازمان به حبیب روستا مشکوک شده و طرح ربودن و شکنجه وی را اجرا می‌کنند. در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۱۰ ساعت ۱۷:۲۰ جنازه‌ای در پتو پیچیده شده، در تپه‌های اطراف قریه ناران کشف گردید. پزشک قانونی طی گزارشی معاینات خود را در مورد جسد که بعداً مشخص شد حبیب روستا بوده است، چنین اعلام می‌دارد:

جنازه متعلق به مردی است حدود ۲۸ ساله که پاها از ناحیه ران و ساق‌ها بطور محکمی بسته شده است و نیز در ناحیه ساعد و بازو با همان طناب که از لیاف پلاستیکی کرم رنگ است، بسته شده و حلقه‌ای از طناب مزبور به دور گردن گره خورده است به طوری که جنازه بر روی هم تا شده و طناب‌ها به طور عمیقی در پوست و نسج زیر آن فرو رفته‌اند...

در معاینه علائم فشار افقی بر روی پوست ظاهر شده و قسمتی از پوست کنده شده است. تورم و کبودی در اطراف چشم‌ها و سائیدگی در زانوها و پشت پاها ملاحظه شد... کبودی وسیعی در ناحیه سر ملاحظه می‌شود. در ناحیه گردن طناب فرو رفته و در زیر آن کبودی ایجاد شده است.

مهران اصدقی: از طرف مرکزیت سازمان، شناسایی فردی به مسعود قربانی داده شده بود که

۱. در تاریخ ۶۱/۵/۲۱، در خیابان سهروردی، کوچه زاهدان، روبروی پلاک ۲۶، در ساختمان نیمه‌ساز، جسد مجهول‌الهویه‌ای به صورت بسته‌بندی شده کشف شد.

می‌گفتند به سازمان خیانت کرده است. جواد محمدی از اعضای اصلی تیم شکنجه که با حبیب روستا نیز ارتباط داشت، برای ساعت یک با حبیب، سر خیابان جیحون تقاطع آزادی قرار گذاشت. جواد محمدی، حبیب روستا را به خانه خیابان بهار آورد. با ورود من و مسعود قربانی به داخل اتاق، جواد به حبیب حمله برد و ما نیز دهان او را با چسب بستیم و دست‌ها و پاهایش را طناب پیچ کردیم و او را روی زمین کشیده و به حمام انتقال دادیم. و چون می‌خواستیم ابتدا برایش ترس ایجاد کنیم بدون اینکه سؤالی کنیم حدود نیم ساعت شکنجه‌اش می‌کردیم، با کابل به کف پا و سایر نقاط بدنش می‌زدیم. بعد دهانش را باز کردیم و به او کاغذ و خودکار دادیم و گفتیم شروع به نوشتن کن، او می‌خواست حرف بزند ولی به او گفتیم که حق حرف زدن ندارد فقط باید بنویسد. نوشت چه چیزی را باید بنویسم. ما مجدداً با کابل زدیم و خواستیم شروع کند. او دوباره نوشت من نمی‌دانم شما چه چیزی از من می‌خواهید. ما میزی را داخل حمام بردیم و حبیب را روی میز با طناب بستیم و با کابل به کف پا و پشت کمرش می‌زدیم و دهانش را محکم گرفته بودیم تا ناله‌هایش بیرون نرود. مجدداً که از او می‌خواستیم شروع کند می‌گفت: نمی‌دانم چه مطلبی را باید برای شما بگویم، حتماً اشتباهی شده است. من، مسعود قربانی، مصطفی معدن‌پیشه و محمد رضا به شکنجه حبیب ادامه دادیم و از او خواستیم مشخصاتش را بنویسد. او نوشت: حبیب روستا مهندس عضو هیئت مدیره شرکت پرسی گاز دارای زن و دو فرزند آدرس منزل، خیابان دماوند - خیابان شارق زندانی سیاسی زمان شاه. اما در مورد سؤال اساسی ما هیچ جوابی نمی‌داد. مسعود قربانی به او گفت که ما از اعضای سازمان هستیم و تو بایستی کلیه خیانت‌هایت را بگویی. حبیب قسم می‌خورد که شما اشتباه می‌کنید ولی ما اعتنایی نمی‌کردیم و او را شکنجه می‌کردیم. روز بعد حوالی ظهر مسعود قربانی به خانه خیابان بهار (شکنجه‌گاه) آمد و گفت حبیب دروغ گفته و ما مجدداً حبیب را روی میز خوابانیدیم و شروع به شکنجه‌اش کردیم. ما روی این مسئله پافشاری می‌کردیم که او باید نحوه لو رفتن خانه‌های تیمی را برای ما بگوید اما هیچ چیز نداشت که بگوید. او را از روی تخت باز کردیم و دست‌ها و پاهایش را با زنجیر بستیم، حبیب گفت که من تا به حال فکر می‌کردم که شما از افراد رژیم هستید و جواد با شما همکاری می‌کند اما حالا می‌دانم که از مجاهدین هستید. باور کنید که من هیچ خیانتی به سازمان نکرده‌ام. من زمان شاه زندان بودم و با بچه‌های سازمان آشنا شدم و به آنها علاقه دارم چگونه می‌توانم به آنها خیانت کنم. مسعود گفت تو با این حرف‌ها نمی‌توانی ما را گول بزنی... از وسایل دیگری که برای شکنجه او استفاده کردیم هویه برقی بود... شکنجه دیگری که بر روی حبیب اعمال کردیم بی‌خوابی بود

و روز اول که او را دزدیده بودیم تا صبح اجازه ندادیم بخوابد در حالی که به شدت خوابش می‌آمد. دو روز اول آن قدر حبیب را شکنجه کردیم که توالت نمی‌توانست برود و با دست خود را روی زمین می‌کشید و به توالت می‌رفت. بعد از چند روز مسعود قربانی به ما گفت بچه‌های بالا معتقدند ما کارمان را خوب انجام ندادیم و خودشان می‌خواهند از نزدیک کار را دنبال کنند. حفاظت خانه را بالا ببرید که یکی از مسئولین بنام عبدالله (عزت‌الله اشتری) می‌خواهد به اینجا بیاید. مسعود قربانی به ما گفته بود که وی در بخشی کار می‌کند که کلیه خطوط حفاظتی و امنیتی سازمان از آنجا داده می‌شد. عبدالله به ما گفت که او تجربه بازجویی زمان شاه دارد و می‌داند چطور باید برخورد کند ولی ما اطلاع داریم که [حبیب روستا] در لو دادن خانه‌های تیمی دست داشته است. عبدالله نقاب به چهره زد و وارد حمام شد، حبیب خیلی ترسید. از او پرسید که حقیقت را نمی‌گویی و او از ترسش هیچ چیزی نگفت. ما مجدداً حبیب را روی میز بستیم و شروع به شکنجه‌اش کردیم. او گفت همه چیز را می‌گوییم. ما کاغذ و قلم آوردیم و شروع کرد به نوشتن: من خانه تیمی لو دادم. عبدالله چند سؤال دیگر به او داد و پس از پاسخگویی به وی گفت چرا دروغ می‌گویی. حبیب گفت: من از ترس دارم دروغ می‌نویسم. عبدالله به ما گفت بزنید. ما تا ساعت ۹ شب او را شکنجه کردیم و آن شب تا صبح او را بیدار نگهداشتیم. روز بعد شکنجه را شروع کردیم ولی عبدالله گفت این طوری فایده ندارد و هویه را برداشت و به دست‌ها و کمر حبیب می‌چسباند و بدن او را می‌سوزاند و ما دهان او را گرفته بودیم. او به حبیب گفت که تو با سازمان ارتباط داشتی و کمک مالی می‌کردی که اعتماد ما را جلب کنی و از طرف دیگر خانه‌های ما را لو می‌دادی. ولی حبیب قسم می‌خورد که چنین کاری نکرده است. تا عصر او را شکنجه کردیم ولی نتیجه‌ای نگرفتیم. در این وقت هنگامی که عبدالله می‌خواست برود به ما گفت او می‌داند که اگر حرف بزند ما او را می‌کشیم و حرف نمی‌زند بنابراین ما او را می‌کشیم. او را بکشید و جنازه‌اش را در بیابان بیندازید. پس از رفتن عبدالله باز هم من و مسعود قربانی او را شکنجه می‌کردیم تا شاید برای آخرین بار مطلبی که هرگز وجود نداشت از او در بیاوریم و مصطفی معدن‌پیشه نیز دهان او را گرفته بود که ناگهان حبیب تکانی خورد و از ناحیه گلو خرخر کرد و ما فکر می‌کردیم بازی درآورده است و اهمیتی نمی‌دادیم. حبیب دست‌هایش شل شد ما او را باز کردیم ولی او مرده بود...

○ جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی

شاهرخ طهماسبی، ۲۸ ساله، مجرد، عضو کمیته مرکزی، جرم: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی. مرداد ماه سال ۱۳۶۱ یکی از پاسداران کمیته به نام شاهرخ طهماسبی که وظایف شغلی او با کارهای اطلاعاتی بی‌ارتباط بود، ربوده می‌شود و طی ۱۰ روز شکنجه، نهایتاً به قتل می‌رسد و جنازه او در منطقه عباس‌آباد تهران رها می‌شود. او شدیدترین شکنجه‌های مجاهدین را تحمل کرده و هیچ اطلاعات شغلی خود را به آنان نداده است به طوری که ناصر فراهانی یکی از افراد تیم رباینده وی به مسئولانش گفته است: در این ۱۰ روز ما زندانی او بودیم.

محمدجواد بیگی: بعد از ۱۲ اردیبهشت که در یک روز به حدود بیست خانه حمله شد و از ضربه ۱۹ بهمن بسیار سنگین‌تر بود، تحلیل سازمان این بود که کار بسیار دقیق و حساب شده بوده است... بعد سازمان گفت که باید اطلاعات کسب کرد که چگونه این کارها انجام می‌شود و به چه دلیل؟ باید از کسانی که می‌شناسیم، در این مورد اطلاعات کسب کنیم... در همین رابطه شناسایی شاهرخ طهماسبی به تیم ما داده شد. اعضای تیم رباینده شاهرخ: رضا میرمحمدی (فرهنگ)، حسین اسلامی (مجتبی)، جمال محمدی پیلهور (کمال) و علی عباسی دولت‌آبادی (هادی) بودند. در مرداد ماه ۶۱ پس از ربودن وی، او را به خانه تیمی خیابان سهروردی کوچه باغ انتقال دادند. از آنجا که دست و پای وی را بسته و پتویی بر رویش انداخته بودند صاحبخانه مشکوک و با نیروهای انتظامی تماس می‌گیرد، بلافاصله ما وی را به خانه تیمی خیابان خواجه‌نظام بردیم. خانه تیمی خیابان خواجه‌نظام را یک زوج تشکیلاتی بنام فریبا اسلامی (شهلا صالحی‌پور) و محمد قدیری (منوچهر احمدیان فر)، با همین اسامی مستعار اجاره کرده بودند. رابط این خانه با بالا، جواد محمدی با نام ظاهر بود که خود وی در تیم شکنجه مهران اصدقی بود.

فریبا اسلامی: در بهمن سال ۱۳۶۰ با محمد قدیری ازدواج کردم و در جریان ربودن و شکنجه شاهرخ طهماسبی به عنوان محمل همان خانه شکنجه بودم. در این خانه حمام را برای شکنجه آماده کرده بودند و فردی بنام اکبر (محمدجواد بیگی) برای بازجویی از وی به این خانه آمد و مرتب او را شکنجه می‌داد. گاهی او را به حمام می‌بردند و گاهی در گنجه‌ای که در حال خانه قرار داشت و یک متر در یک متر بود و کاملاً تاریک بود با دهان بسته قرار می‌دادند. در تمام این مدت نیز نباید از خانه بیرون می‌رفتیم. من صدای شلاق خوردن و کتک خوردن او را می‌شنیدم ولی چون دهانش بسته بود فقط ناله ضعیفی می‌کرد، علی عباسی (هادی) او را بسیار شکنجه می‌کرد و با کابل‌های به هم بافته او را می‌زد.

یک شب ساعت ۲ از خواب بیدار شده بودم، شنیدم که او آب می‌خواهد و صدایش خیلی ضعیف به گوش می‌رسید ولی من به او آب ندادم و رفتم خوابیدم.

شاهرخ طهماسبی را در همین خانه به قتل می‌رسانند و برای این که کسی او را نبیند جسد وی را در یک کارتن بزرگ می‌پیچند و با طناب بسته‌بندی می‌کنند و با یک اتومبیل سوپارو وی را به محله‌ای در اطراف عباس‌آباد بردند و دفن کردند.

○ جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی

طالب طاهری؛ ۱۶ ساله، محسن میر جلیلی؛ ۲۵ ساله، اتهام: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی. **مهران اصدقی:** خانه تیمی مرکزیت بخش ویژه در خیابان کارون بود. **مه‌دی کتیرایی و حسین ابریشمچی** در آنجا بودند و **جواد محمدی (طاهر)** مسئول حفاظت خانه بود. طاهر حین مراقبت از خانه و دیده‌بانی از داخل خانه مشاهده می‌کند که فردی بیرون از خانه ایستاده است و به او مشکوک می‌شود. و طبق خط داده شده اقدام به شناسایی وی می‌کند. روز بعد همان فرد را به همراه یک جوان دیگر در آنجا می‌بیند و به افراد بالای بخش ویژه می‌گوید و آنها دستور ربودن آن دو جوان را صادر می‌کنند... طاهر به همراه رضا هاشملو و محمدجعفر هادیان، اقدام به ربودن این دو جوان می‌کنند. در خیابان با ماشین جلوی آنها پیچیده و به آنها می‌گویند که ما کمیته‌ای هستیم و باید با ما بیایید... آنها به خانه خیابان بهار که از قبل برای شکنجه آماده شده بود برده می‌شوند. حمام این خانه که برای شکنجه انتخاب شده بود بوسیله نایلون‌های کلفت صداگیری شده بود. ابزار این خانه عبارت بود از طناب و کابل، نقاب، دست بند و میله‌های سربی که اگر به پشت گردن هر کسی می‌زدی بیهوش می‌شد. زنجیر، قفل و سیانور و...

طاهر (جواد محمدی) به همراه **مصطفی معدن‌پیشه** و **شهرام روشن** تبار اقدام به شکنجه آنها می‌کنند... هدف از این سرعت عمل این بود که ببینند آیا خانه تیمی خیابان کارون لو رفته است یا نه؟ پس از بازرسی از جیب آنها کارت‌ها و مدارکی که نشان می‌داد پاسدار هستند بیرون می‌آورند. بعد آنها را روی صندلی با طناب می‌بندند و صندلی را روی زمین می‌خوابانند... با کابل‌های کلفت چند لایه به کف پا و سایر نقاط بدن آنها می‌زنند و برای اینکه صدای آنها بیرون از خانه نرود دهان آنها را با پارچه می‌گیرند... همان روز مسعود قربانی به من ابلاغ کرد که به دستور رحمت (حسین ابریشمچی) آنها ربوده و مسئولیت بازجویی آنها با من است و به من گفت که با هم سؤال تهیه می‌کنیم که برای ما مشخص شود که

خانه‌های تیمی چگونه لو می‌رود. از اینجا بود که من در رأس این جریان قرار گرفتم و به عنوان کسی که خطوط مرکزیت را اجرا می‌کرد عمل نمودم... برای ایجاد هراس نقاب به چهره می‌زدیم، همین کار را کردم و وارد حمام شدم دیدم یک پسر ۱۶-۱۷ ساله در گوشه حمام در حالی که دست‌ها و پاهایش با زنجیر بسته شده، افتاده بود. اسمش طالب طاهری بود و پاهایش کیود شده و باد کرده بود. بدنش و کف پاهایش تاول زده بود. سپس به اتاق رفتم تا فرد دیگر را که محسن میرجلیلی نام داشت ببینم. فردی حدود ۲۴-۲۵ ساله در حالی که دست‌ها و پاهایش با زنجیر بسته شده در گوشه اتاق نشسته بود. بدن او نیز مانند بدن طالب بود و خیلی با کابل شکنجه شده بود...

مصطفی معدن‌پیشه به من گفت که ما دیروز خیلی آنها را شکنجه کردیم تا معلوم شود که آیا خانه را زیر نظر داشتند یا نه اما آنها انکار کردند و ظاهراً خانه را زیر نظر نداشتند... سوالات را آماده کردم و کار شکنجه را شروع کردم. آنها را به نوبت داخل حمام می‌بردیم و در حالی که پاهایشان تاول زده بود و حال نداشتند آنها را روی صندلی بستیم و صندلی را خوابانیدیم و من با کابل می‌زدم و آنها که از درد ناله می‌کردند و فریاد می‌زدند مصطفی دهان آنها را با پارچه گرفته بود. آن قدر آنها را زدم که تاول‌های پای آنها ترکید و خونریزی کرد...

وقتی پاهای آنها خونریزی کرد مصطفی پاهای آنها را باندپیچی کرد و آنها را برای شکنجه مجدد آماده کرد. من مرتب از آنها سوالاتی می‌کردم و آنها انکار می‌کردند و جوابی نمی‌دادند، از بالا گفتند که حتماً آنها اطلاعات دارند... روز بعد کار را شروع کردیم. جواد محمدی ابتدا به جان آنها افتاد سپس آنها را روی همان صندلی‌ها بستیم و روی پاهای متورم و خون آلود آنها آب‌جوش ریختیم طوری که پوست بدنه آن ترک خورد و تاول‌ها می‌ترکید... آنها بارها بیهوش می‌شدند و باز به هوش می‌آمدند... آب داغ روی سر و صورت آنها ریختم که سر و صورتشان تاول زد... خون از همه جاهای بدن آنها به راه افتاده و خون زیادی از بدنشان رفته بود. طاهر (جواد محمدی) با نوک چاقو به بدنشان می‌کشید. طوری که عضوی از بدن آنها نبود که خون آلود نباشد...

من و مسعود قربانی به داخل حمام و به سراغ محسن میر جلیلی رفتم. مسعود به او گفت که اگر اطلاعات ندهی تو را می‌پزیم. سپس به من گفت که اتو را بیاور. من اتو را آوردم و در حالی که به برق زد و کاملاً گرم شد ناگهان اتو را به کمر محسن میرجلیلی چسباند. محسن از شدت درد دهانش را به طرز عجیبی باز کرد و از هوش رفت. بوی سوختگی همه جا را گرفته بود، من خیلی ترسیده بودم، مسعود هم

ترسیده بود ولی سعی می‌کرد خودش را مسلط به کاری که می‌کند نشان دهد...

جواد محمدی و مصطفی معدن‌پیشه مشغول شکنجه طالب طاهری بودند، جواد به مصطفی گفت برو چاقو بیاور، مصطفی چاقو را که آورد چاقو را چند بار بر روی بازوی طالب کشید که بار سوم خون بیرون زد و بر اثر درد شدید تکان خورد. طالب می‌خواست حرف بزند که جواد با مشت توی دهانش کوبید طوری که دندان‌ش شکست. جواد گفت حالیت می‌کنم و سپس میله سربی را برداشت و به دهان و فک و چانه او زد که وقتی طالب دهانش را باز کرد دندان‌های شکسته‌اش به همراه خون و آب دهان بر روی شلوارش ریخت. مصطفی با میله سربی که در دستش بود به جاهای دیگری از بدن او میزد.

محسن میرجلیلی به هوش آمده بود که مسعود قربانی به من گفت که برو آب جوش بیاور، من آب داغ آوردم و مسعود گفت که بر روی پاهایش بریز، من می‌خواستم به یکباره خالی کنم که مسعود اشاره کرد که یواش یواش بریز تا بیشتر زجر بکشد. من نیز همین کار را کردم طوری که تمام تاول‌های پایش ترکیب و شکل خیلی وحشتناکی پیدا کرد. و پوست پاهایش از بدنش جدا می‌شد. محسن بیهوش شد و بعد که به هوش آمد به روی شلوارش پنجه می‌کشید. مسعود آب داغ روی دست‌های محسن می‌ریخت که دست‌های محسن پف کرد و چروک شده و حالت پختگی داشت.

به اتاق که رفتم صحنه دلخراشی دیدم، پوست سمت راست سر طالب به همراه موهایش کنده شده بود و جواد محمدی در حالی که چاقوی خون‌آلود دستش بود بالای سر طالب که بیهوش شده بود ایستاده بود. وقتی طالب به هوش می‌آمد حرف نمی‌توانست بزند فقط در حالی که دهانش را به سختی باز می‌کرد ناله‌هایی از او شنیده می‌شد و جواد که با حالت عصبانی از او می‌پرسید چرا حرف نمی‌زنی صدای ناله خود را شدیدتر می‌کرد و سر خود را به شدت تکان می‌داد. مصطفی سر او را محکم گرفته بود و جواد با عصبانیت چاقو را بالای گوش طالب گذاشت و آن را برید و بلافاصله چاقو را روی بینی طالب گذاشت و آن را برید. طوری که خون زیادی از سر و صورت طالب جاری شد و تمام سر و صورتش غرق در خون شد و بیهوش شد... در همین حین که طالب بیهوش بود جواد چاقو را کنار چشم طالب گذاشت و فشار داد که خون از چشمش بیرون زد...

من با کابل به کف پا و بدن محسن زدم که به هوش آمد. هنگامی که دهانش را باز می‌کرد بوی گندیدگی شدیدی از دهانش می‌آمد و لته‌هایش حالت پوسیدگی داشت، بدنش سست شده بود، یکبار که مسعود موهایش را می‌کشید و من با کابل او را می‌زدم یک دسته از موهایش در دست مسعود ماند. سپس

محسن را که دیگر رمقی در بدن نداشت به داخل اتاق دیگر بردیم و با زنجیر به میز بستیم. طالب بیهوش در حالی که خون در جاهای مختلف صورتش خشکیده بود روی صندلی همچنان در حال شکنجه شدن بود و جواد محمدی با انبر دست مشغول کشیدن دندان‌های طالب بود که از دهان او خون زیادی بیرون می‌ریخت و دهانش بوی بسیار بدی می‌داد...

جواد اطلاعات می‌خواست و طالب جوابی نمی‌داد. جواد گفت این طوری نمی‌شود باید این را کبابش کرد و مصطفی به آشپزخانه رفت و گاز پیک‌نیک و سیخ به همراه خود آورد، جواد سیخ را دو بار سرخ کرد به ران طالب زد و بار سوم سیخ را سرخ کرد و به دکمه‌های جلوی شلوار طالب چسباند که شلوار طالب سوخت و سیخ داغ به بدن طالب اصابت کرد که یک دفعه دچار شوک شد... تمام فضای اتاق را بوی سوختگی پارچه و گوشت پر کرده بود.^۱

... تا عصر، آنها یکی، دو بار به هوش آمدند... حوالی عصر مصطفی معدن‌پیشه بر اثر دست پاچگی، وقتی محسن میر جلیلی یک تکان خورده بود تیری شلیک کرد و مجبور به تخلیه خانه شدیم...

با همان میله‌های سربی آنها را بی‌هوش کردیم و سپس به بدن آنها سیانور تزریق کردیم و در حالی که هنوز جان می‌دادند آنها را پتو پیچ کردیم و داخل صندوق عقب گذاشتیم. ساعت ۹ شب ماشین را در خیابان نظام آباد تحویل خسرو زندی و محمد جعفر هادیان دادیم تا آنها را برای دفن به بیابان‌های اطراف ببرند... وقتی جریان شکنجه لو رفت، سازمان فکر نمی‌کرد که قضیه این قدر برایش گران تمام شود و وقتی با انبوه شرکت‌کنندگان در تشییع جنازه اینها و مسئله‌داری بچه‌ها در داخل تشکیلات مواجه شد به ما گفتند که هیچ چیز به بچه‌ها نگوئید و اگر بچه‌ها سؤال کردند بگوئید که کار خود رژیم است.^۲

۱. در این قسمت اعمال شنیعی ذکر شده که به دلیل رعایت مسائل اخلاقی نمی‌توان آنها را صریحاً ذکر نمود.
۲- گزارشات موجود در دادستانی انقلاب و تلخیص دو کتاب جزئیات شکنجه سه پاسدار... و کارنامه سیاه...، ج ۲، و اظهارات منتشر شده افراد دستگیر شده در رادیو تلویزیون و مطبوعات.

مهران اصدقی بانام مستعار
بهرام، شرکت در تنظیم سؤالات
بازجویی، شرکت در شکنجه
پاسداران شهید، طاهری
و میرحلیلی.



مسعود قربانی بانام مستعار
دقی، مسئول تنظیم سؤالات
بازجویی، شرکت در جریان
شکنجه پاسداران شهید
طاهری و میرحلیلی.

محمد جواد بیگی، بانام
مستعار اکبر، شرکت در
تنظیم سؤالات بازجویی و شکنجه
پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی.





محمد حعفر هادیان، شرکت در
رمودن و زنده بگور کردن پاساژ
شهید طالب طاهر، محسن
میرحلیلی و شاهرخ طهماسبی.



حسرو زندی بانام مستعار صادق،
شرکت در زنده بگور کردن پاساژ
شهید طالب طاهر، محسن
میرحلیلی و شاهرخ طهماسبی.



حامد اهتشاهی، از تهیه
کنندگان لانه تیمی
و محمل آن.



نعمت الله متولی بانام
مستعرا میر، از تهیه کنندگان
لانه تیمی و محمل آن.



مصطفی مصلحان پیشه با
نام مستعار رحمان، شرکت
در بازار چوبی و شکمبه
پاسداران شهید، طاهر
و میرجلیلی.



جواد محمدی با
نام مستعار طاهر، شرکت
در شکمبه پاسداران
شهید طاهر، میر
جلیلی و طهاسینی.



رضا میرمحمدی با
نام مستعار فرهنگ،
شرکت در جریان شکمبه
پاسدار شهید
شاهرخ طهاسینی.



شهرام روشن تبار
شرکت در شکمبه
پاسداران شهید
طاهری و میرجلیلی.



رضاها شعلو بانام
مستعار قائم، شرکت
در بودن پاسداران
شهید طالب طاهر
و محسن میرجلیلی.



بنی ضیایی نژاد با
نام مستعار حسن
شرکت در بودن پاسداران
شهید طالب طاهری و
محسن میرجلیلی.



طالب طاهری



شاهرخ طهماسبی



محسن (مجید) امیر جلیلی



عملیات مهندسی